

انسان تماشاگر

« قسمت سوم »

مصادیق جرم نسبی است آنکه معتقد است فیلم کسی را وادار بجرم و جنایت نمیکند ، نخست باید مفهوم خود را از جرم و جنایت ، بدست دهد . جرم و جنایت عموماً امری نسبی است . بدینمعنی که ممکن است دست آزدن بکاری در يك جامعه و نظام حقوقی ، جنایت و گناه محسوب شود ، و در جامعه و حقوقی دیگر بهیچوجه گناه و تبه تلقی نگردد . « چندهمسری » و تعدد زوجات ، در اسلام و حقوق مدنی ایران ، گناه و جنایت نیست ؛ در صورتیکه در حقوق مسیحی و اروپائی گناه و تبه است . « روابط جنسی مرد با مرد » اینک در انگلستان ، دیگر جنایت و جرم بشمار نمی رود ، در حالیکه هنوز در بسیاری از کشورهای جهان ، بزهی سنگین و سزاوار تعقیب و کیفر محسوب میگردد . قتل فاسق يك زن و حتی خود وی ، در حین ارتکاب به زنای محصنه ، و یا در صورت ثبوت آن بوسیلهی شوهر ، در اسلام و حقوق ایران جرم و جنایت نیست . در صورتیکه در حقوق اروپا و امریکا در حکم قتل نفس و درخور تعقیب و کیفر است . از الهای بکارت دختر بعد از شانزده سال در اکثر نظامهای حقوقی کشورهای اروپا و امریکا و استرالیا ، البته اگر با عنف و با قهر و غلبه توأم نباشد ، جرم محسوب نمیشود . در صورتیکه در حقوق ایران جرمی سزاوار تعقیب و کیفر بشمار میرود . ازدواج يك زن با دو مرد ، در زمان واحد ، در ایران و کشورهای اروپائی و امریکائی جرم است . در حالیکه قسمتی از تبت و پاره ای از جوامع دیگر ، رسم معمول و مقبول اجتماع است .

برای توجیه مفهوم اعتباری و مشروط و نسبی جرم و جنایت ، با مراجعه به حقوق مقایسهی جزائی ملل ، فهرستی شامل يك کتاب بسیار مفصل میتوان بدست داد . لیکن ما بذکر همین شواهد اکتفا می کنیم .

غالباً افراد غیر متخصص می پندارند که منظور از جرم و جنایت در درجهی اول ، تنها همان « قتل نفس » و « سرقت مسلح » است که کم و بیش ، در تمام جامعهها مردود است . توجه بمفهوم مختلف ملل از قتل

نفس نیز بخوبی سطحی بودن این پندار را آشکار میسازد .
 سقط جنین ، در بسیاری از جامعه‌ها ، در حکم قتل نفس بشمار
 می‌رود . در صورتیکه اینک در ژاپن و هندوستان بجهت جلوگیری از
 تراکم جمعیت و ازدیاد زیان بخش نفوس ، عملی رسمی و قانونی است . و
 بیمارستانهای زنان و کلینیک‌های مربوط کشورهای نامبرده حتی موظفند
 که در انجام تقاضای مراجعان خود کوتاهی نورزند . کوتاهی آنها در
 انجام تقاضای مراجعان ، بخاطر سقط جنین ، در واقع خود جرم
 محسوب میشود .

نگاهداشتن یا آسوده ساختن بیماران غیر قابل درمان که پیوسته
 رنج می‌برند ، و تقاضای مرگ میکنند ، اینک در جوامع و محافل
 مختلف ملل مترقی مورد بحث است که آیا باید آنرا در حکم قتل نفس
 و یا آخرین کمک جهان پزشکی ، بیک انسان رنجور ، بخاطر رهائی و
 تسکین آلام وی از پنجه‌ی قهار شکنجه‌های جانکاه‌تر از مرگ ، محسوب
 داشت .

بدین ترتیب بخوبی ملاحظه میشود که اگر مفهوم جنایت و بزه
 بعنوان انجام عمل خلاف قانون ، در فرهنگهای حقوقی معلوم است ،
 مصداق آن در دو نظام حقوقی ، و حتی در یک نظام حقوقی ، لیکن در
 دو زمان مختلف ، همسان و یکتا نیست . از اینرو - صرف نظر از یک فیلم
 بومی و داخلی که میتواند ، تنها نماینده‌ی پیش مقبول حقوقی و سلیقه
 و جهان بینی خاص یک طبقه از اجتماع ، نه تمام طبقات آن باشد - فیلمهای
 کشورهای مختلف ، مانند فیلم‌های امریکائی ، اروپائی و ژاپونی و نظیر
 آن که در ایران نشان داده میشود ، ممکن است تماشاگر را تحت تأثیر
 عقاید و سنتهایی قرار دهند که در سرزمین اصلی فیلم ، اخلاقی و در عرف
 تماشاگر ایرانی ، غیر اخلاقی و حتی جنایت بشمار روند .

برای مثال یک فیلم تبلیغاتی ژاپونی را در نظر میگیریم . این
 فیلم ، بخاطر جلوگیری از زیانهای تراکم جمعیت و بلا بردن قدرت
 تربیتی و عاطفی و اقتصادی خانواده ، لزوم و فوائد سقط جنین را تبلیغ
 میکند . محتویات فیلم برخلاف عقیده‌ی « هر آنکس که دندان دهد ،
 نان دهد » با اتکاء به فکری نظیر به شعار « سیاهی لشکر نیاید به کار
 یکی مرد جنگی به از صد هزار » ، به مادر ژاپونی تلقین می‌کند که اگر
 شماره و کمیت فرزندان وی محدود باشد ، او بمراتب بهتر میتواند
 بر خوبی و کیفیت وجودی فرزندان خویش بیفزاید . اینک اگر این
 فیلم در ایران نمایش داده شود ، در یک مادر ایرانی که صاحب هفت
 فرزند است ، و از تربیت آنان نیز بستوه آمده و اینک بازحامله شده است ،
 چه تأثیری ممکن است داشته باشد ؟ این فیلم از جمله ممکن است ، اندیشه‌ی

سقط جنین را در وی تولید، یا بیدار کند، هراس و نگرانی او را در ارتکاب بدان عمل زایل سازد، و ویرا به انجام آن تشجیع نماید.

فیلم‌های تربیتی و بزه اصولاً بسیاری از فیلم‌های تربیتی و فیلم‌هایی که آرمان‌های جدید انسان دوستی و روانشناسی و جامعه‌شناسی را ترویج میکنند در اثر تغییر عقاید و دگرگون ساختن آداب و رسوم کهنه و فرسوده و سنت‌های دیرین بشر، بمعنی وسیع کلمه. مردم را - اگر با موازین حقوقی ملل مختلف بسنجیم - احیاناً آگاه بجنایت برمی‌انگیزند.

ملتی طبق آداب و رسوم قدیم خود، «کودکان روابط آزاد» را محکوم بمرگ، و کسانی را که به زنای محصنه تن درمیدهند، محکوم به فنا میداند. اینک فیلمی از کشور دیگر با دراماتیزه کردن موضوع، مردم را به تفاهم بیشتر برای این قربانیان جهل و تعصب، و به تجدید نظر در عقاید سابق خود، دعوت و توصیه میکند. حال ممکن است تمام افراد این جامعه جهانی و فلسفه‌ی اخلاقی جدید را نپذیرند - چون افکار اصولاً اندک اندک شیوع پیدا میکند - ولی گروه یا تنی چند از تعالیم فیلم سرمشق والهام بگیرند.

این مسئله را ممکن است بطرف مسائل و تربیت و بینش جنسی جدید کشانید و با حوصله‌ی بیشتری بدان نگرست. در این باره ذکرشاهدی از تجربیات شخصی خود، در توضیح مقصود خالی از فایده نیست.

در اکثر از کتابهای روانشناسی مربوط به دوران بلوغ و مسائل جوانی میل به جنس مخالف را - که ضمناً شایسته است جنس مکمل نامیده شود - یکی از نشانه‌های سالم و پدیده‌های لازم زمان بلوغ میدانند. بطوریکه در بسیاری از جوامع مترقی، مانند امریکا، اگر پسر یا دختر تازه بالغی تمایل به جنس مکمل نشان ندهد، پدر و مادر و سایر اولیاء تربیتی وی در اندیشه فرو رفته نسبت به سلامت روح جوان نگران میشوند. و احیاناً از روانشناسان و روان‌پزشکان مشاور طلب راهنمایی و کمک میکنند. مک‌گرو هیل، کمپانی مشهور امریکائی کتاب، دارای یک سلسله فیلم‌های آموزشی و تربیتی است که از جمله، سری مربوط به بلوغ و جوانی آن، در اینجا مورد بحث ماست. از این سری یک دوره اینک در اندازه‌ی کل تربیت معلم، وزارت فرهنگ، وجود دارد که طی زمستان گذشته بوسیله‌ی نویسنده در برنامه‌ی «بهداشت روان»، در تلویزیون ایران بفارسی ترجمه شده مورد استفاده قرار گرفت. اشکال فراوان ما در نمایش این فیلم‌ها و ترجمه متن مکالمات انگلیسی آنها بفارسی، بیشتر

مربوط به آموزش مسائل جنسی آنها بود. برای مثال در یکی از این فیلم‌ها - آشنائی به نیازمندیهای جوانان^۱ - درحینیکه پسر و دختری، دیر . هنگام شب که تمام اهل خانه بخواب رفته‌اند، از رانده‌ووی خود باز میگردند، برای خداحافظی یکدیگر را در آغوش گرفته بوسه‌ی طولانی و لب‌گری بعنوان شب‌بخیر بهم تقدیم میدارند، ناطق با تأکید و تفاهم، اظهار میدارد: « بله، پسر بدختر، و دختر به پسر احتیاج دارد ». اینک در ایرانی که اکثر از مردم هنوز تابع این سنت دیرین‌اند که -

پسر چون ز نه برگزشتش سنین -

ز نامحرمان گو فراتر نشین ،

بر پنبه آتش شاید فروخت ،

که تا چشم بر هم‌زنی خانه سوخت -

در این ایران، آیا تنها نشان‌دادن چنین فیلمی خود، در نظر بسیاری از محافل، جنایت محسوب نمی‌شود؟

این‌گونه فیلم‌ها، بدون شك، از طرف جوانان با استقبال و تقلید تمام روبرو میشوند. چون آنها همان چیز را عرضه میدهند، و همان چیز را ضروری و مفید محسوب میدارند که جوانان بدان نیازمند و عشق می‌ورزند. لیکن برعکس، نسل کهن، طبق سنت دیرین، آن را محکوم و مردود میداند. زیرا جوانان تحت تأثیر اینگونه فیلم‌های تربیتی احياناً دست بکارهایی می‌زنند که بزرگترها در ایران آنها را عموماً جنایت تلقی میکنند.

بدین ترتیب این ادعا که « فیلم کسی را وادار بجنایت نمیکند»، سخنی است بسیار سطحی، و فاقد هرگونه بینش حقوقی، روانشناسی و جامعه‌شناسی. و فورمولی است فریبنده و سودجویانه که بیشتر تنها همان از هر اس یک کارگردان میتواند برانگیخته شود.

کسانی که معتقدند فیلم انسان را وادار بجنایت
مصونیت اخلاقی
نمی‌کند، خواه و ناخواه، به نفوذناپذیری و
در برابر فیلم؟
مصونیت اخلاقی انسان، در برابر وسوسه‌های

پرافسون و بز هکارانه‌ی فیلم، اعتقاد می‌ورزند.

— آیا واقعاً يك انسان، يك انسان اخلاقی، با تربیت و شخصیتی استوار، در برابر تلقین‌هایی خلاف اصول اخلاقی و پذیرفته‌ی خود، دارای مصونیت تمام است؟

پاسخ باین سؤال را در بخش دیگری از روانشناسی، یعنی در هیپنوتیزم میتوان جستجو نمود.

1 - Meeting the needs of Adolescents.

مصونیت اخلاقی در هیپنوز

در خواب عمیق تلقینی یا هیپنوز، زمینه‌ی انفعالی و تلقین پذیری شخص معمول، بطور شگفت‌انگیزی، بالا می‌رود. معمولاً غالباً تحت فرمان بیچون و چرای عامل خواب درمی‌آید. بطوریکه اگر مثلاً به معمولی که در خواب تلقینی عمیق فرورفته بگوئیم وی سنگ است، او ممکن است فوراً روی چهار دست و پا راه برود، و چون سگان حرکاتی از خود نشان بدهد. در بسیاری از صحنه‌ها، توسط هیپنوتیست‌های شارلانان، برای خنداندن و تفریح تماشاچیان، از همین خصوصیت که مادون شئون انسانی است، بکرات سوءاستفاده شده است.

تلقین‌پذیری شدید در هیپنوز، بزودی این مسئله‌ی اخلاقی را مطرح ساخت که - :

- آیا میتوان بوسیله‌ی هیپنوز معمول را قربانی شهوات و هوسهای نابجا گردانید، و ویرا به انجام اعمال جنائی و منافی عفت، برگماشت؟

ملاحظات جند منتهی باین پاسخ موقت شد که تلقین‌پذیری در هیپنوز نیز دارای حدودی است، و يك عامل نمیتواند همواره هرچه را که بخواهد به معمول تلقین کند، و از او انتظار قبول و اجرای بیچون و چرای آنرا داشته باشد. بویژه اگر تلقین صریحاً مخالف تربیت اخلاقی شخص معمول باشد. شاهد کلاسیک این نظریه - عدم اطاعت از تلقین مخالف با حیثیت و تربیت اخلاقی - داستانی است که در کلاس درس شارکو Charcot - روان پزشک نامی قرن نوزدهم فرانسه - اتفاق افتاده است. این واقعه چنین است که روزی دختری هیجده‌ساله در سر درس شارکو، بمنظور تدریس، تحت هیپنوز قرار می‌گیرد. شارکو بمناسبتی ناگزیر میشود که کلاس درس را ترک گوید. وی از اینرو تدریس را بیکی از دستیاران خود واگذار میکند. دستیار جوان دچار اغوا و وسوسه میشود، و بدختر دستور میدهد که لباسهای خود را از تن درآورد. دختر باشنیدن این فرمان یکباره از «خلسه» بخود می‌آید و باحالتی شرم‌زده دستها را بروی دیدگان خود گذارده دوان، دوان از تالار درس خارج میشود.

این داستان مدتها بعنوان ضرب‌المثل در کتابهای مربوط به هیپنوتیزم نقل شده است، و با ملاحظه‌ی نظایر دیگری شبیه آن موجب بیان اصل مصونیت اخلاقی معمول میگردد که در بالا از آن یادآور شدیم. این فرض تا همین اواخر امری مسلم شمرده شده بود. لیکن آزمایشهایی فراوان در سالهای اخیر نشان داده است که - هرچند اصل نامبرده بکلی فاقد ارزش نیست - ضمناً متأسفانه قطعیت و عمومیت مطلق نیز ندارد.

با اتخاذ شیوه‌هایی خاص و استفاده از خصوصیات دیگر هیپنوتیزم، حتی استوارترین افراد را میتوان با عملی که در حال عادی کاملاً خلاف شعور و پندار اخلاقی آنهاست، برگماشت.

کیفیتی که بوسیله‌ی آن میتوان بزبان اصل «مصونیت اخلاقی در هیپنوتیزم»، سوءاستفاده کرد، «وهم موجب» یا «هالوسیناسیون مثبت»^۱، و عکس آن «وهم سلبی» یا «هالوسیناسیون منفی»^۲ نام دارد. منظور از «وهم موجب» آنستکه معمول هیپنوز یا شخص «خوابگیر» در اثر تلقین «خوابگر» یا عامل، چیزهایی را احساس میکند، و یا صداهائی را می‌شنود که در واقع وجود ندارند. مثلاً به‌وی گفته میشود فلان دوست تو اینک وارد اطاق شد، او فوراً به‌وی سلام میکند، و نظیر آن در «وهم سلبی» یا منفی، برعکس «وهم موجب»، «خوابگیر» در اثر تلقین، چیزهای واقعی را که در اطراف خود وجود دارد، دیگر احساس نمی‌کند.

اینک با استفاده از این دو کیفیت - «وهم موجب» و «وهم سلبی» - ممکن است محیطی برای معمول ایجاد کنیم که انجام فرمان غیر اخلاقی ما، دیگر در نظر او غیر اخلاقی جلوه نکند. بدین ترتیب که مثلاً به‌وی تلقین کنیم او اینک در حمام است - وهم موجب - و هیچکس در اطراف او نیست و او کاملاً تنهاست - وهم سلبی -، در نتیجه برای استحمام به‌آسانی میتواند لباسهای خود را درآورد، و باید درآورد. و یا آنکه او اینک در اطاق خواب خود، با همسر خویش تنهاست و میتواند خلوت کند، و نظیر آن ...

این آزمایشها بخوبی نشان میدهد که اصل «مصونیت اخلاقی» در افراد، کیفیت ثابتی نیست، و بخوبی میتوان آنها دستخوش تغییر و تبدیل گردانید. ضمناً بدیهی است که آنچه در مورد معمول هیپنوز حکمفرما است، بخوبی درباره‌ی انسان تماشاگر نیز صادق است. زیرا در اینجا ما با یک کیفیت عمومی «سرشت انسانی» سروکار داریم، نه با افراد و وضعی ویژه و بی‌نظیر - : انسان اخلاقی نیز تلقین‌پذیر است، حتی تلقین‌های سوء را!

اصولاً ما میدانیم که محیط، شنیده‌ها، دیده‌ها و تلقین‌ها، همه در نوع واکنش‌های روحی ما در واژدن و سرگویی امیال و هوسها، در تضعیف و اعتلاجوئی، و فرازه‌گرایی آنها، و یا در تحریک و ترغیب و تسهیل تحقق آنها بهمان صورتی که خواسته شده‌اند، مؤثراند.

1 - Positive hallucination

2 - Negative hallucination

يك فرد با زمينه‌ی انفعالی و تلقین‌پذیری شدید، تحت افسون يك فيلم و عرضه‌داشت‌های انگیزنده‌ی آن، بخوبی ممکن است عنان اختیار را بدست تحریکات فيلم سپارد، و واکنش روحی وی، تحت تأثیرنوع‌خاص عامل محرك - بجای تضعیف، یا واخوردگی و سرکوبی، طریق نزول و انحراف اخلاقی درپیش گیرد. بدیهی است تنها يك فيلم نمی‌تواند زمينه‌ی انفعال دائمی برای بیننده ایجاد کند. لیکن درتکوین این زمينه و نوع آن بخوبی ممکن است سهم و مؤثر واقع شود. یعنی نه‌تنها موجب شود «سرشت‌جنائی» - اگر اصولاً چنین سرشتی وجود داشته باشد - از «قوه» به «فعل» درآید، بلکه دربنیاد سرشت جنائی نیز نقش سازندگی را عهده‌دار گردد - هرچند که برخی از تحقیقات آماری و تحلیل‌های سطحی پرسشنامه‌ها، تاکنون نتوانسته باشند، این کیفیت را بدرستی نشان بدهند.

پایداری دربرابر فيلم سخنانی که ما تاکنون درباره‌ی روانشناسی فيلم و جنبه‌ی انفعالی انسان تماشاگر بیان داشتیم، شاید در برخی از خوانندگان این تصور را ایجاد کند که بنا براین - :

فيلم تنها يك وسیله‌ی تخدیر مردم است. تماشاگران را بردگانی تابع و منقاد می‌پروراند. و چون گله‌ای از گوسفندان، آنان را بهرطرف که بخواهد، به‌پیش می‌کشاند و میراند.

برخلاف این پندار، قدرت نفوذ فيلم فروتر از این حد، و توانائی استقامت انسان برتر از این مرحله است. همان عوامل - خستگی، میل به‌تفریح، تنوع‌جوئی، تمایل به‌ارضای جنسی، منطق تصویری و نظیر آن - که سبب میشود انسان تماشاگر غالباً کمتر با دیدمی انتقاد و خریداری به‌فيلم و محتویات آن، بنگرد، همان عوامل نیز درعین‌حال وسیله است که بسیاری از محتویات فيلم جلوی تلقی نشده درذهن نقش‌بندد، و غیر مدرک باقی بماند، و بشر چون رمه تحت نفوذ مطلق قرار نگیرد. بشر حتی، درهنگام تقلید دانسته و آگاه خود از فيلم، در آن «دخل تصرف» میکند، و از نیروی «ابتکار» و «آفرینندگی» و «اجتهاد» خویش دراین تصرف، یاری می‌جوید. در پژوهش ما بر محقق انگلیسی، دختر خانم هیجده ساله‌ای که ما قسمتی از اظهارات ویرا در بحث‌خود درباره‌ی نفوذ فيلم نقل کردیم، بوضوح باین نکته تصریح می‌کنند:

«... درست است که من اظهار داشتم طرزلباس پوشیدن ستارگان را تقلید می‌کنم، لیکن این تعبیر کاملاً رسا نیست. من درحقیقت طرز لباس آنها را مورد توجه قرار میدهم. وبعد

با فکر خود نوعی را در میان نقطه‌های ضعف و برجسته‌ی لباس ستارگان، انتخاب مینمایم.»

بعبارت دیگر، دختر خانم انگلیسی از سینما، برای بکار انداختن نیروی ابتکار خلاق خویش، فکر و مایه والهام انگیزنده میگیرد.

نفوذ فیلم بطور کلی، بستگی زیادی با نوع شخصیت، زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی، برون‌گرایی یا درون‌گرایی، اطلاعات، تجربیات، ورزیدگی‌ها، اعتیادات، آمادگی روحی، خستگی یا نشاط در حین تماشا، و بسیاری دیگر از حالات بدنی و نفسانی انسان تماشاگر دارد. بشر سازنده و پردازنده‌ی فیلم است، ناچار منقاد و برده‌ی محض آن نیست. بی‌اعتنائی نسبی انسان به انتقاد در برابر فیلم، غیر از آمادگی او برای پذیرش محض و قبول انقیاد است. همین‌که فیلم در افراد مختلف دارای تأثیر یکنواخت و یکسان نیست، و با جنسیت، قومیت، سن، مذهب و بسیاری از عوامل دیگر بستگی نزدیک دارد، خود حاکی از آنست که تأثیر فیلم اصیل نیست. بلکه تابع متغیری از یک سلسله عوامل دیگر، و نوع زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی بشر است. انسان در برابر فیلم، بزاخفتن نیست.



فیلم و روانکاوی

ما، تاکنون طی گفتار خود درباره‌ی انسان تماشاگر بارها به همسانی‌هایی میان فیلم و هیپنوتیزم، و فیلم و رؤیا، مستقل از هر پژوهش و منابع دیگری، اشاره کرده‌ایم. اخیراً در روانکاوی نیز به خصوصیات و مکانیسم‌های همسان فیلم و رؤیا، تصریح شده است که در این مقام شایسته میدانیم برجسته‌ترین یافته‌های آنرا بخوانندگان خود عرضه کنیم. روانشناسی، این برابر نهی و پژوهش را به رئیس بخش روان پزشکی رشته‌ی مافوق دکتری - دانشکده‌ی ملی مکزیک، دکتر آلفونسو میلان Alfonso Millan مدیون است^۱.

دکتر میلان یادآور میشود که از خاطرات برجای مانده‌ی بیماران از داستان فیلم‌ها و نمایشهائی که دیده‌اند، عیناً مانند گزارش آنان از محتویات رؤیاهای خویش، برای روانکاوی و کشف عقده‌ها می‌توان سودجویی کرد.

۱- گزارش دکتر میلان در این باره، در سال ۱۹۵۶ در مجموعه‌ی گزارشهای تحقیقات روان پزشکی «انجمن روان پزشکی امریکا» منتشر شده است: برای این قسمت و سایر اظهارات دکتر میلان که ما بدان اشاره خواهیم کرد، رک: -

Psychiatric Research Reports of the American psychiatric Association, No; 2, Washington, 1956, P. 15-29

بعقیده «میلان»: هرچیز که، به نحوی از انحاء، با زندگانی بیماری که در تحت درمان به شیوهی روانکاو قرار دارد، همبسته است، بدون شك برای روانکاو، می تواند مفید و پراهمیت باشد. این حکم کلی بویژه زمانی به واقعیت و سود عملی نزدیک تر است که با چیزهائی از مظاهر تمدن جدید بستگی داشته باشد که هیچ کس، از هر گروه و دسته، نتواند از تماس و نفوذ آنها برکنار و مصون بماند. در این بیان توجه مایبشتر به کتاب، سینما، تئاتر، رادیو، و اخیراً نیز تلویزیون است. در تمام این موارد، مردم کم و بیش با فرآورده های هنری، با گزارشها و مباحثی که با داستانها و چاشنی های دلنریب ادبی و روح افزا توأم اند، روبرو هستند. از اینرو روانکاو، به موازات بررسی زندگی گذشته و محتوی رؤیاهای بیمار خود، همچنین باید به کاوش و تحلیل فیلم، نوشته ها، و سایر آثار هنری که بیمار را تحت تاثیر قرار داده اند بپردازد.

دکتر میلان تحقیقات خود را درباره ی اثر فیلم و محتویات آن در روحیه ی بیماران، در سال ۱۹۴۹ آغاز کرده است. وی پنج سال بعد در بهار سال ۱۹۵۴ که برآورد کار خود را در برابر انجمن روان پزشکان در «مکزیکوسیتی» قرائت می کند، نخست اظهار می دارد - :

کاوش ما در این زمینه هنوز بسیار جوان است. در زمان حاضر، غیرممکن بنظر میرسد که بتوانیم باظهار درباره ی نتیجه ی قطعی و نهائی رابطهی فیلم و بیماران روانی، و روانکاو آن نائل گردیم.

دکتر میلان در ترتیب عملی و شیوه ی کار خود می نگارد - :

« من، بویژه زمانی که مواد دیگری مانند رؤیا و محتویات آن در دست نیست، و بیماران تداعی جدیدی ندارند، از آنان می خواهم که داستان فیلم یا نمایشی را که اخیراً دیده اند، یا کتابی را که خوانده اند، و بیش از هر چیز آنها را تحت تاثیر قرار داده است، برایم بازگو کنند ... سپس به آنها می آموزم که همان شیوه را که ما در تعبیر و تحلیل رؤیایا بکار می بریم، مورد استفاده قرار دهند. منظورم از این جمله آنستکه ما داستان بازگفته ی بیمار را عیناً مانند محتویات يك رؤیا مورد مطالعه قرار میدهیم. برای نیل باین مقصود، بیمار و من هردو بدو میکوشیم، به بینیم آیا فیلم یا نمایش اصولاً در وی اثری برجای گذارده و عاطفه ی خاصی را در او برانگیخته است، یا نه. در این مورد بویژه لازم است دانسته شود که کدام قسمت از فیلم یا نمایش دارای

نفوذ و انگیزش بیشتری در بیمار نسبت به قسمتهای دیگر بوده است. پس از این، کار ما اینستکه یافته‌های جدید خود را از داستان بازگفته در پرتو دانسته‌های قبلی و خصوصیات شناخته شده‌ی شخصیت بیمار توجیه و تعیین کنیم. «

پس از توجیه اثر داستان و سایر محتویات فیلم یا نمایش در بیمار و یافتن ارتباط آن با واکنش‌های عاطفی و وجدان آگاه و ناآگاه بیمار - بعقیده‌ی دکتر میلان - قسمت دوم کار روانکاو برای بررسی بیشتر جهان درونی بیمار، با استفاده از قسمتهای مختلف داستان بازگفته‌ی او، به شیوه‌ی انگیزش تداعی آزاد و گسترش همخوانی خاطرات آغاز می‌گردد.

« برای این منظور، داستان بازگفته که دقیقاً ثبت شده است، نخست به قسمتها و اجزاء کوچکی تقسیم می‌شود. سپس هر قسمت برای بیمار قرائت می‌شود. و بیمار این هنگام موظف است هر چه را که در اثر شنیدن آن قسمت بیاد می‌آورد، و بذهنش متداعی می‌شود، اعم از منطقی یا غیرمنطقی، مربوط یا نامربوط، به « شیوه‌ی تداعی آزاد »، بی‌هراس و بی‌پروا، بازگو کند. روانکاو همچنان این گفته‌ها را نیز یادداشت می‌کند. این شیوه که عیناً در مورد تحلیل رؤیا بکار بسته می‌شود، گاه تنها یافته‌های گذشته را در مورد شخصیت بیمار تأیید می‌کند، و گاه نیز پرتوجیدی بر روی زوایای وجدان مغفول و محتویات آن و امیال مطرود و خواسته‌های وازدهی وی می‌افکند، و اطلاعات روانکاو را نسبت به علل ناراحتیهای بیمار تکمیل و عمیق می‌سازد. «

دکتر میلان شواهد چندی را در تأیید و توضیح گفته‌های خود نقل میکند. از جمله وی معتقد است که یک فیلم واحد، در شرایط مختلف ممکن است اثرهای گوناگونی در روی بیمار باقی گذارد. دکتر میلان موردی را شاهد می‌آورد که بیماری در اثر مشاهده‌ی یک فیلم دوچار هیجان و نگرانی می‌گردد. کاوش‌های بعدی نشان میدهد که وی قبل از شروع بیماری خود دوبار دیگر نیز آن فیلم را دیده بوده است. ولی در هیچیک

از این دو مورد ، فیلم در وی چنین هیجان و اضطرابی را برنینگخته بوده است.

يك فیلم بطورکلی درافراد مختلف ، دارای اثری ، کم و بیش متفاوت ، هرکس بنا بر زمینه‌ی انفعالی دائم یا موقت ، و واکنش روانی خود بنحوی خاص تحت تأثیر فیلم یا قسمتهای معینی از آن قرار می‌گیرد . درافراد مختلف ، فیلم غالباً تداعی ، خاطرات ، و عواطف و احساسات گوناگونی را برمی‌انگیزد . بسیاری از مردم ، حتی بدون آنکه خود آگاه باشند ، خویشان را در قالب قسمتی از فیلم ، یا قهرمانان آن جای میدهند ، و نقش خویش را در بازی ، و ماجراهای آن می‌بینند . بگفته‌ی شاعر دربرابر فیلم نیز ، -

هرکه نقش خویش می‌بیند در آب ،
برزگر باران و گازر آفتاب

کیفیت « نقش خود در فیلم دیدن » را میتوان مکانیسم « خود

۱- چیارامونت در اثر فقدان تجربه و بینش ورزیده‌ی روانشناسانه ، برخلاف دکتر میلان ، انسان را در برابر فیلم مانند یک نوار ضبط صدا می‌پندارد که همواره هنگام مشاهده‌ی مکرر آن عیناً همان آهنگ ضبط شده و واکنش را از خود ظاهر می‌سازد . وی در این باره نگارد :-

« ... می‌توان فیلم را باردیگر تماشا کرد و باز آن احساس نخست را در خود بیدار ساخت ، اما چیزی که مسلم است ، نمی‌توان بر آن احساس چیز تازه‌ای اضافه کرد : دیدار مجدد فیلم چیزی جز یک نوع تکرار نیست ، وانبری که نخستین بار در ذهن ما مانده است ، هرچه که هست ، اصیل‌ترین اثرهاست : اما این موضوع در شعر ، موسیقی و نقاشی به هیچ‌روی درست نیست . اگر کانتوی بیست و پنج دوزخ دانته را چندبار بخوانیم ، با آنکه چیزی جز نوعی احساس ستایش در ما پدیدار نمی‌شود ، ولی سرانجام لحظه‌ای فرا میرسد که نظم شاعر برای ما جان تازه‌ای می‌گیرد ، و این تازگی چیزیست که در نخستین بار قرائت هم با آن رویر بوده ایم...»
مجله‌ی سخن ، خرداد ۳۹ ، ص ۱۴۶

از نظر واکنش روانی به ، هیچ وجه نمی‌توان تفاوت غیر مستندی را که چیارامونت میان فیلم و شعر و موسیقی و نقاشی قائل است بدین روشنی بیان داشت . این دعوی نه تنها از نظر روانشناسی آسیمی ، چنانکه دکتر میلان بدان تصریح می‌کند ، مردود است ، بلکه از نظر روانشناسی روحیه‌ی افراد سالم نیز درست نیست . نویسنده خود چون در اثر اجرای برنامه‌ی بهداشت روان در تلویزیون ایران ، مدت‌ها بانتخاب فیلم‌های مناسب و واگردانی و تفسیر آن‌ها اشتغال داشته است ، از آنجا که عموماً ناگزیر شده است فیلمی را چندین بار به‌بینند ، شخصاً خلاف ادعای چیارامونت را در روح خود لمس کرده‌است . غالب از فیلم‌ها در موارد بعد معنی تازه‌ای بخود می‌گرفت و خصوصاً تداعی و احساسهای تازه‌ای را ایجاد می‌کرد . دعوی چیارامونت خلاف سرشت تکاپوی روح و تداعی انسان است ، و در محافل روانشناسی خریداری ندارد .

قهرمان بینی « انسان تماشاگر در برابر فیلم دانست که ما در گذشته به تفصیل از آن یادآور شدیم .

دراثر یکتاگرایی و وحدت شبه صوفیانه‌ی انسان تماشاگر با انسان بازیگر ، تماشاچی غالباً رنج و غم ، یا شکست و موفقیت قهرمان فیلم را از آن خویش تلقی میکند . و از اینرو نیز در برابر مشاهده‌ی آنها نمی‌تواند بدون پاسخ‌وواکنش باقی بماند . انسان تماشاگر چه‌بسا که در فیلم ، تصویری شبیه به‌صورت رؤیاهای خیال‌انگیز و پرآرمان خود می‌یابد . و آنرا باعلاقه دنبال می‌کند .

سیاری دیگر از تماشاگران ، در برابر فیلم ، غالباً خواهان آنند که خود ، محدودیتها ، ناکامیها ، و دشواریهای خویش ، بطور خلاصه واقعیت را فراموش کنند . آنان در واقع از خود می‌گریزند و بجهان دیگرگون سینما پناهنده می‌شوند ، تا محو مسائل فیلم و از خود بیخبری گردند ، عیناً مانند کسانی که برای رهائی از جنگ رنج و غم و هیجانهای عاطفی از مواد مخدره و مشروبات الکلی یاری می‌جویند . لیکن سینما چگونه ممکن است ، در تماشاگری که ظاهراً بطور کامل بیدارست ، دارای اثری چنین تخریب‌کننده باشد ؟

اثر سحرآسای فیلم ، همانطور که قبلاً یادآور شدیم ، از جمله نتیجه‌ی سه خصوصیت زیرین است - :

۱- فیلم بیاری وسائل خاص خود از دقت انتقادی تماشاگر می‌کاهد .

۲- تماشاگر غالباً برای گریز از خود ، و فراموشی واقعیت به‌تماشای فیلم پناهنده میشود .

۳- تماشاگر احیاناً کم و بیش متوجه است که فیلمی را که می‌بیند ، معمولاً بطور مصنوعی برای وی تهیه کرده‌اند ، و نماینده‌ی تمام‌عیار واقعیت نیست .

از اینرو - بگفته‌ی دکتر میلان - نفس یا « خود رؤیابین » و خیال‌باف تماشاگر ، همان نفس یا « من تماشاگر » او در سینماست . یعنی آن‌قسمت از ذهن و نفس افراد که بیشتر در رؤیا به‌فعالیت می‌پردازد ، همان نیز هنگام تماشای فیلم بیشتر دست‌درکارست . بدین ترتیب تماشاچی آمال نهفته و مسائل ز هوسهای خود را چون دستگاه پرتوافکنی از درون خویش بروی صحنه منعکس می‌سازد .

مکانیسم یگانه پنداری خود با قهرمان فیلم ، معمولاً دست بدست آرزوهای مکنون ، و نیز ملکات اخلاقی اشخاص ، بویژه بیماران ، پیش می‌رود . تماشاگر ، طبق آنچه که در اعماق قلب و روح خود ، دوست می‌دارد ، و بلامانع تصور می‌کند ، درباره‌ی بازیگران خوب و بد ، و

رفتار آنان ، داوری می کند . در حد نهائی چنین حالتی ، وی گفتار آنان را زبان حال ، و رفتارشان را تحقق آمال خویش می پندارد . در واقع توجه بهمین کیفیت است که استفاده از تفسیر و توجیه فیلم و قضاوت بیمار را درباره‌ی آن و قهرمانان آن ، برای روانکاو غیر قابل اجتناب می سازد . این توجیحات بیمار ، چون رؤیای وی ، دریچه‌ای به وجدان ناآگاه ، و مخزن امیال ناکام اوست .

بدیهی است که در تفسیر اثر فیلم ، نمایش و کتابهایی که بیمار دیده یا خوانده است ، و برقرار ساختن ارتباطی میان محتویات یادمانده‌ی آنها با ژمینه‌ی روانی بیمار ، دشواریهای علمی چندی وجود دارد . یکی از این دشواریها اینست که روانکاو خود باید تمام آن فیلم‌ها و نمایش‌ها ، و کتابها را دیده و خوانده باشد . یا حداقل بعداً ، بخاطر تطبیق و مقایسه‌ی مطالب بازگفته‌ی بیمار با اصل ، خود آنها را به‌بیند و بخواند . روانکاوی فیلم بدین ترتیب - چنانکه دکتر میلان یادآور می‌شود - شیوه‌ایست که وقت فراوانی را می‌گیرد ، لیکن ضمناً نیز اهمیت وفایده‌ی آنرا ، برای هرکس که بخواهد غواص روح انسانی و آشنای بدقایق روان بشری گردد ، نمی‌توان نادیده گرفت .

پایان

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی